علیرضا صوت اکبر / ایران

سفر به افغانستان؛ سرزمین رازها- بخش سوم

زیبایی و فقر در پل سرخ

محمد معصومیان
گزارش نویس

سیدشهاب امیدوار بود وزیر اقتصاد شود اما حالا گوشه خیابان پل سرخ افغانستان مشغول سرخ کردن ماهی در پاتیل است. شیرماهی و قزل‌آلای پرورشی را روی سکوهای چوبی به ردیف چیده تا جلوی چشم مشتری در دریایی از روغن غرق کند. سیدشهاب که همین چند ماه پیش از دانشگاه ننگرهار مدرک اقتصاد و توسعه گرفته است می‌گوید درآوردن روزی حلال عین عبادت است. گرم گفت‌وگو که می‌شویم کودکان و زنانی که دست‌شان را برای پول دراز می‌کنند ما را دوره می‌کنند و سیدشهاب از فقر می‌گوید و از شرایط این روزهای افغانستان که با خوابیدن پروژه‌ها و تعطیلی بعضی از ادارات به گرداب تنگدستی افتاده است.

اینجا در رودخانه «دریای کابل» که از غرب به شرق در حرکت است و چهارراه پل سرخ، خاطرات نسل‌های متفاوت کابل موج می‌زند. رودخانه‌ای که روزگاری مانند دریایی خروشان بوده؛ زنان در ساحل آن رخت می‌شستند، کودکان در آبی لاجوردی آن شنا می‌کردند و مردان روزی خود را از ریگ‌های کف آن بیرون می‌کشیدند. حال از آن همه رؤیا، جوی آبی باریک و سیاه باقی مانده است. محله‌ای قدیمی که از زمان ظاهرشاه تا امروز خاطرات هر دوره تاریخی این کشور را به چشم دیده و به‌خاطر سپرده است. چهارراه پل سرخ مرکز فروش کتاب و کافه‌های فرهنگی بوده است؛ پاتوق اهل هنر و فرهنگ کابل که هر روز برای مراسم افتتاح کتابی جدید خود را به اینجا می‌رساندند.

محله‌ای پر از مدرسه و دانشگاه خصوصی که حالا تنها بیلبوردهای به جای مانده از روزگار فعالیت آنها را می‌توان دید. امروز پل سرخ شباهتی با آن گذشته افسانه‌ای ندارد. قدم به قدم پر از فروشگاه و مغازه‌های فروش ارزاق است و پر از دکه‌هایی با بلندگوهایی که بلند و یک ریز قیمت موز و گوجه را فریاد می‌زنند. نه از دریای کابل خبری است نه از کافه و کتاب. اینجا مردم شانه به شانه فقر راه می‌روند؛ گیج و سردرگم.

محمد بی‌حوصله به ستونی تکیه داده و گاری کوچک پیش پایش پر است از ترکاری(سبزی) ترب، گل سرخک(تربچه) خیار، کاهو و پیاز؛ کمی ارزان‌تر از مارکت‌هایی که سبزی عمده می‌فروشند. محمد تمام روز همانجا ایستاده است. تکیه داده به تنهایی و فکرهایی که تشویش به جان جوانش می‌اندازد: «کاش می‌آمدم ایران، بچه خاله و دایی من آنجا هستند. اینجا دیگر کار کردن سخت شده. دو شب طول می‌کشد تا بار گاری به این کوچکی را بفروشم.» او که پدرش را از دست داده مجبور است کار کند و پیش از سبزی فروشی هم کفاشی می‌کرده. از دکه فاصله می‌گیرد و انگار که دلش بخواهد بیشتر حرف بزند باهم قدم می‌زنیم. می‌پرسم کسی به دکه تو کاری ندارد؟ می‌گوید: «نه، دیگر مثل سابق نیست. دزد خیلی کم شده، اینجا هم مرا می‌شناسند. بچه‌های دیگر حواسشان به گاری من هست.» می‌گوید پول درآوردن سخت‌تر از همیشه شده و دیگر در جیب مردم پولی نیست: «خیلی‌ها این دو سال کرونا و قرنطینه هرچه پس‌انداز داشتند گذاشتند وسط و خوردند و حالا دیگر پولی در بساط ندارند. یکی از اقوام ما ارتشی بود و حالا چند ماه است هیچ درآمدی ندارد. شنیده‌ام او هم دستفروش شده است. هرچه داشت گذاشت وسط و آواره خیابان شد.»

شاهین با کیسه‌های کوچک کشک، لابه‌لای مردم پرسه می‌زند. تقریباً ۱۳ ساله به‌نظر می‌رسد با صورتی آفتاب سوخته و چشمان و موهای قهوه‌ای روشن. آن‌طور که می‌گوید پدرش چیپس می‌فروشد و او هم از صبح ساعت ۱۰ تا ۶ بعدازظهر کار می‌کند و روزی حدود ۲۰۰ افغانی در می‌آورد. همین‌طور که حرف می‌زنیم چند پسر دیگر همسن خودش از ما پول می‌خواهند، شاهین با همه آنها دوست است. به زبان پشتون با هم حرف می‌زنند و می‌خندند و من هم چیزی متوجه نمی‌شوم. مغازه‌های قدیمی خیابان حال و هوای خاصی دارند. مرغ‌های سیخ شده پشت حفاظ شیشه‌ای درحال بریان شدن، گوسفندهای سلاخی شده آویزان از ورودی مغازه‌ها، میوه‌فروشی‌هایی که میوه‌هایشان می‌درخشند و... این خیابان برای قدم زدن آدمی گرسنه باید آخرین انتخاب باشد.

سیدشهاب را پشت بخار روغن می‌بینم. بوی ماهی فضا را پر کرده و چند مرد منتظر آماده شدن غذا پشت میز کوچک وسط پیاده رو چشم به دست‌های او دارند. گرسنگی را می‌توان در چشمانشان دید. سیدشهاب ماهی‌ها را پشت و رو می‌کند تا خوب برشته شوند. او ۲۶ ساله است و ۸ ماه است که ازدواج کرده و بیشتر از همیشه دغدغه آینده را دارد: «فعلاً تحریم هستیم. وقتی سرمایه دست مردم نباشد کار و کاسبی هم خوب نیست. آینده را نمی‌شود پیش‌بینی کرد اما فکر نکنم اوضاع خوب بشود، البته شاید هم مثل حالا نماند. آنقدری که من می‌دانم اینجا میدان فوتبال شرق و غرب است.»

> **پسربچه‌ای از لای درز دیوار یک سیم کارت بیرون می‌کشد. سگ‌های ولگرد به هر کسی که غذایی در دست دارد پارس می‌کنند. موزها روی گاری‌ها سیاه شده‌اند و بوی کباب تکه فضا را پر کرده است. قصاب گاوی را در پیاده‌رو گردن زده و کمی جلوتر مردی با موتور برق و دستگاهی نیمه اتومات مشغول چرخ کردن گوشت است**

او حس امنیت را به نسبت گذشته بهتر می‌داند. دزدی کمتر شده و... کمی که دور می‌شوم صدایم می‌کند، برمی‌گردم: «اگر بروم ایران خوب است؟ راستش را بگویم وقتی اوضاع مردم را می‌بینم پشتم می‌لرزد نکند بدتر از این بشود. شما نمی‌دانی چقدرها که درآمد خوبی داشتند الان در فقر چه می‌کشند!»

پسر بچه‌ای از لای درز دیوار یک سیم‌کارت بیرون می‌کشد. سگ‌های ولگرد به هر کسی که غذایی در دست دارد پارس می‌کنند. موزها روی گاری‌ها سیاه شده‌اند و بوی کباب تکه فضا را پر کرده است. قصاب گاوی را در پیاده‌رو گردن زده و کمی جلوتر مردی با موتور برق و دستگاهی نیمه اتومات مشغول چرخ کردن گوشت است. در این میان اجمل با صورتی پر چروک و دست‌های پینه بسته بار می‌کشد. پیش از روی کار آمدن حکومت جدید بنایی می‌کرده. اجمل همه شهرهای ایران را می‌شناسد و با خنده می‌گوید: «اهل کرمانی یا یزد؟ مازندران یا بوشهر؟ من همه جای ایران کار کرده‌ام و اول دولت کرزی برگشتم به افغانستان. آن موقع خیلی کار بود. تا همین ۴ ماه پیش سر فلکه بنایی می‌کردم الان تعطیل شده. از نان و آب مانده‌ایم، هیچ کسی پولی ندارد. خدا بخواهد آخر شب با ۱۰۰ افغانی می‌روم خانه.» او از حکومت جدید فقط کار می‌خواهد: «آینده را فقط خدا می‌داند.»

رستوران «رستگان» پر از لامپ‌های پر نور و صندلی‌های خالی است. در ساعت پر رفت و آمد نزدیک عصر تنها چند ساعت مانده به تعطیلی، تنها ۲ هزار افغانی کاسبی کرده است. رستورانی که چند ماه پیش دخل روزانه‌اش چند برابر بیشتر از این بوده. نگاهی به لیست قیمت‌ها می‌اندازم؛ قابلی پلو ۲۰۰ افغانی و کباب میکس ۵۰۰ افغانی که برای یک خانواده کافی است اما خانواده‌ای در کار نیست که تن به چنین هزینه‌ای بدهد. کارگر رستوران از توریست‌هایی می‌گوید که چند ماه پیش حسابی سالن را شلوغ می‌کردند و از خانواده‌ها و جمع‌های دوستانه‌ای که اینجا دور هم جمع می‌شدند. در بازار پل سرخ با هرکه حرف می‌زنم از نداری و فروپاشی اقتصادی می‌گوید. از بیکار شدن مردمی که سال‌ها با حقوق کارمندی زندگی روبه‌راهی داشته‌اند، از کارگرانی که در پروژه‌های مختلف مشغول کار بوده‌اند و حالا در سرمای زمستان توان گرم کردن خانه را هم ندارند.

بعضی به آینده امیدوار و بعضی ناامیدانه روزگار می‌گذرانند اما فرقی نمی‌کند چون همه آنها با فقری که هر روز گسترده می‌شود روبه‌رو هستند. آنها در کشوری نفس می‌کشند که در حال پوست‌اندازی است.

ادامه دارد

جدول سودوکو ۳۸۲۸

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

آسان

	۲	۶				۴		
			۴		۲			
۸		۳	۵	۹	۱		۲	
۳		۲		۵	۶	۱		۹
۶								۲
۵		۴	۲	۸		۶		۷
	۶		۹	۳	۵			۴
		۹			۴	۸		
			۸	۲	۹	۵	۱	

متوسط

۶		۲		۵		۳	۹	
		۷						۵
		۱		۸	۹		۲	
			۸	۳	۴			۲
۵			۹	۱	۲			
	۸			۴	۳	۷		
۴				۲		۲		
	۱	۳		۹		۸		۶

سخت

	۶		۴		۱	۸		
۴				۵				
۹		۳	۸					
۶					۲		۱	
	۳				۶			
	۳					۷		
۶		۵					۳	
۷					۴	۳		
۸				۲				
		۲	۶		۹		۸	

خیلی سخت

	۵		۳					
۹				۸	۷		۵	
۸		۷		۲				
	۸					۹		۲
		۲				۳		
۴		۶				۸		
				۹		۵		۳
	۴		۷	۶				۹
					۳		۶	

حل جدول سودوکو شماره ۳۸۲۸

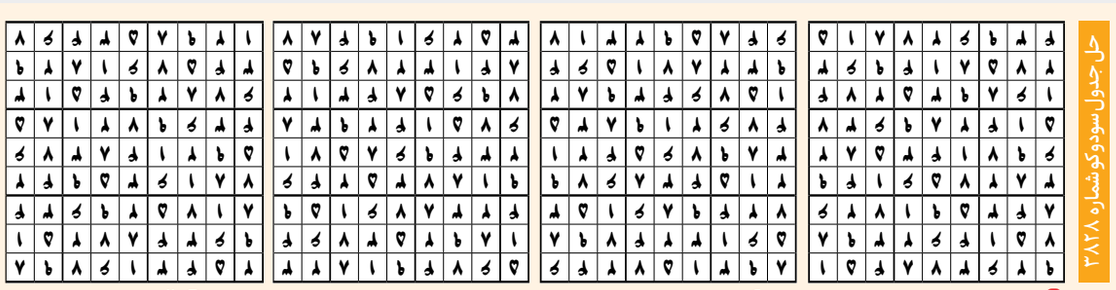

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۷۹۷

جدول عادی

افقی:
۱- پاک کردن با آب- طمعکار
۲- هماهنگی فرنگی- پدرزال- صدای بلند
۳- خاک سفالگری- سرند- اسم دخترانه- اضافه کردن در فضای مجازی
۴- جلوی مو- زمان مرگ- جمع شیء
۵- خودروی فرانسه- نوشتن- دوخط یک زاویه
۶- سپاسگزاری- ماهی فروش- اسم دیگر دخترانه به معنی نفس و پناه
۷- آرزومند، علاقه‌مند- توده بسیار بزرگ برف- دور کردن
۸- مرادف «فراوان»- معضل اجتماعی که باوجود تدابیر اندیشیده شده روبه افزایش بوده است- ویتامین کیوی
۹- ادراک خوشی- فریبکار و نیرنگ باز- تشکیل شده
۱۰- گماشته و نماینده- سنگی شفاف و زینتی- متعفن و بدبو
۱۱- ملیت «دراگان اسکوچیچ» سرمربی تیم ملی- مجلل و فانتزی- وسیله بافتن قالی
۱۲- خبر ارسالی- قبال- نام‌سازی
۱۳- چک- ضرب شمشیر- چهره، دیدار- جانشین «او»
۱۴- ناگهانی- شهری در «ترکیه»- بخشی از خودرو
۱۵- اثر «صاق هدایت»- کار خارق العاده پیامبران

عمودی:
۱- بام ایران- داروی قرن با نام تجاری «پروزاک»
۲- بیمارستانی در تهران- به‌یادآورنده- صفت سرو
۳- مرطوب- تلاش- لایه‌های داخلی لاستیک- سمت و سو
۴- مقابل «جنوب»- چاشنی دعوا- صفحات داخلی روزنامه
۵- حرکت کرم گونه- ترشح و نشت- خَطُ‌القَعر
۶- پیوند ازدواج- پیشین، دیرین- بهم ساییده شده
۷- طرز پوشاک- زنگ، درای- ورقه‌ای دال بر عضویت در جایی- ضمیر عربی
۸- غذایی خوشمزه
۹- شبیه- گروگذارنده- پیام کدگذاری شده- آقای اسپانیولی
۱۰- عاقل- بتدریج- آواز خواب
۱۱- دائم- مقابل «تنی»- جزیره استان هرمزگان
۱۲- هیزم- مرکز «گیلان»- دنبال کسی روان شدن
۱۳- خودروی جمعی- فرشته‌ای در آیین زردشت- کشیدن و ازبیخ برآوردن- درخت جنگلی
۱۴- با «ناز» آید- سوره هشتم- شناگر
۱۵- تکواندو کار سابق و پرافتخار ایرانی- گلی زیبا و زینتی

۱۰- مأیوس و ناامید- واژه آغازین کلام- شهری در سیستان و بلوچستان
۱۱- بزرگداشت- خطرناک بودن- گهواره
۱۲- سرزمین آسیاب بادی- دریاچه «سوئد»- یک زبان برنامه‌نویسی شیءگرا
۱۳- چوب خوشبو- تخلص «حکیم حاج ملاهادی سبزواری»- معاون و یاور- صحنه تئاتر
۱۴- برند معروف لوازم آرایش- پارچه دریایی- فیلمی از «شاون لوی» (۲۰۲۰)
۱۵- از عارفان و شاعران پارسی گوی سده ۸ قمری- طول

عمودی:
۱- دهی در شهر استهبان- مؤسسه آموزش عالی
۲- نورد- قایق ورزشی- مسکوک نقره
۳- سیخونک- نان‌آورخانه- به کرمان نبرید!- بوی زننده رطوبت
۴- حمله- قدرومرتبه- مارکی برصندلی و مبلمان اداری
۵- کشور «گاندی»- گیاه خورشتی کاهنده قند خون- از تداول افتاده
۶- همیشه- به معلم در سطح دانشگاهی گفته می‌شود- پرنده‌ای شبیه کبک
۷- خم پارچه- آیینه مقعر- زودباور- نوعی آچار
۸- مکانی دیدنی در شهرستان بروجن
۹- ایستگاه قطار- یکی از بخش‌های اوستا- بی‌رنگ و جلا- نت مخمور
۱۰- چهلمین کشور بزرگ جهان از نظر مساحت- در درجه و کیفیت بسیار بالا- سنگ ساختمانی
۱۱- سریالی با بازی مهدی سلوکی- نوازش- کمک
۱۲- گوش کن- آسمان- دیوار
۱۳- نفس سوخته دلان- خواهان آب- خودی- به دنیا آوردن
۱۴- اختر- همسنگی- تازه‌ساخت
۱۵- مخترع «پلی استیشن»- کشوری در قاره آفریقا

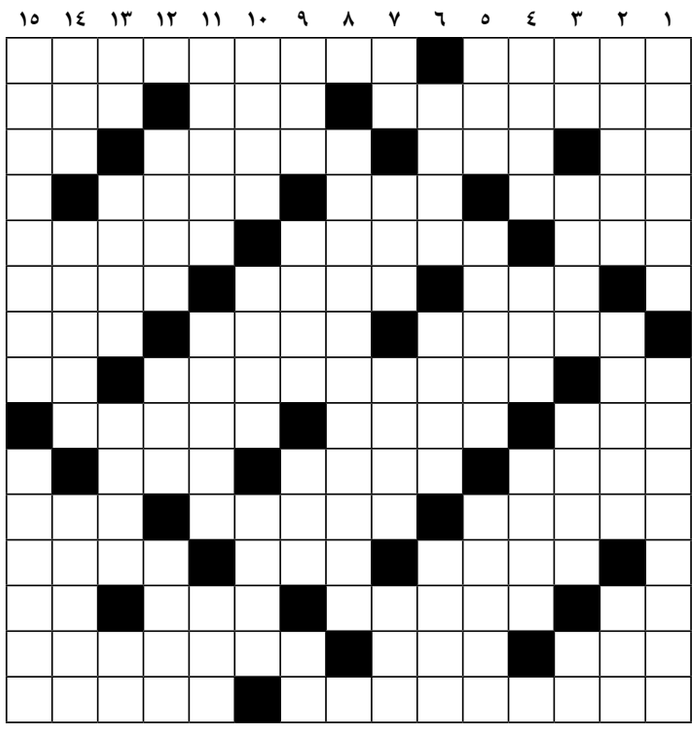

جدول ویژه

افقی:
۱- پرونده- بهشت گمشده استان فارس
۲- شهری در «گامبیا»- هنر فرنگی- نکوهش‌شاعر
۳- یک مجموعه همایش جهانی- بالاپوش- از توابع بوشهر- یارپت!
۴- تکان- کمیت- گروه ویژه
۵- یله- فالگیری- شهری در استان خوزستان
۶- وداع فرنگی- فراخ- کرنیست
۷- بازی هندی- خواننده تصنیف «الهه ناز»- گرد تولید مثل قارچ‌ها
۸- عضو راهی- سریال «علیرام نورایی» (۱۳۹۳)- امراز زیستن
۹- لغزان- نشان پای آدمی- درد و مرض

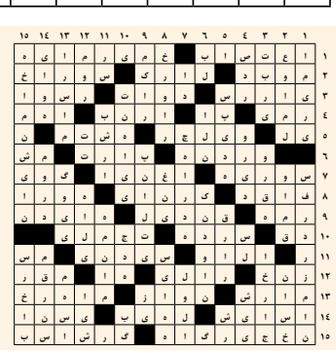
حل جدول عادی شماره ۷۷۹۶

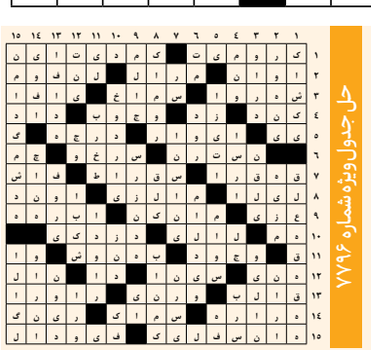
حل جدول ویژه شماره ۷۷۹۶